



رابطه خودشناسی با خداشناسی / محدودیت بشر در شناخت خدا

بشر باید خود را به ضعف و نقص و قصور بشناسد تا خدا را به کمال و قوت و لایتناهی و نباید طمع کند که خداوند را با حسی از حواس خود درک کند.

بشر باید خود را به ضعف و نقص و قصور بشناسد تا خدا را به کمال و قوت و لایتناهی و نباید طمع کند که خداوند را با حسی از حواس خود درک کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، این عبارت که "خودشناسی مقدم بر خداشناسی است" مشهور است و معنایش این است که انسان تا خود را نشناسد نمی تواند خدا را بشناسد. این سخن از جهات متعدد درست است نه از یک جهت. یک جهتش این است که انسان باید وضع دستگاه گیرنده فکری خود را بشناسد، باید خود را به ضعف و نقص و قصور بشناسد تا خدا را به کمال و قوت و لایتناهی. انسان باید قصور فهم و ادراک خود را بشناسد که تا موجودی محدود و ناقص نباشد و تا او را ضدی و نقطه مقابلی نباشد نمی تواند او را بشناسد. پس طمع نکند که من باید خداوند را با حسی از حواس خود درک کنم. باید بداند که محسوساتش هم اگر همه یکنواخت بود، اگر همیشه یک رنگ را می دید آن را نمی شناخت. اگر همیشه یک صدا را یکنواخت می شنید باز آن را نمی شناخت و از وجودش آگاه نمی شد؛ اگر همیشه یک بو به یک طرز به مشامش می رسید ابداً متوجه آن نمی شد.

بشر نباید خیال کند خدا از او مخفی شده، بلکه باید بفهمد که تنها ظهور یک حقیقت کافی نیست برای فهم و ادراک بشر، وجود نقطه مقابل هم کمک می کند. نور ذات خدا محیط و ازلی و ابدی است، غروب و افول ندارد و از همین جهت، ادراکات ضعیف بشر عاجز است که او را درک کند.

بشر محدود، خدا را با آثارش می شناسد. دستگاه گیرنده فکری ما خدا را با اموری می شناسد که مثل خودش ناقص و محدود است. خدا را با نورهایی می شناسد که در یک نقطه هست و در یک نقطه نیست، مثل حیات نبات و حیوان و شعوری که در یک نقطه ماده پیدا می شود. خدا را به اموری می شناسد که در یک زمان هست و در یک زمان نیست، یعنی طلوع و غروب دارد.

خداوند را افعال و مخلوقاتش است، نورهایی است که آفریده اوست. آن نورها طلوع می کنند و غروب می کنند. خداوند خود را از راه نورهای فعلی خود به ما می شناساند. حیات و زندگی نور الهی است، نوری است که آن را بر ماده ظلمانی بسط می دهد و سپس قبض می نماید. سوره حجر، آیه 23 می فرماید: ماییم که نورحیات را به جهان می گسترانیم و پس می گیریم. همه چیز به ما بر می گردد. ما وارث همه چیز هستیم.

زندگی که در زمین پیدا می شود محدود است، هم از لحاظ زمان و هم از لحاظ مکان. در یک لحظه یا در یک نقطه پیدا می شود، بات و حیوان و انسان از او بهره مند می شوند. زندگی با همه شئونی که دارد رشد و نمو، زیبایی و طراوت، حسن ترکیب و انتظام، احساس ادراک، عقل و هوش، محبت و عاطفه، غریزه های هدایت کننده ذات احدیت را به ما می نمایاند. همه اینها آیتها و آیینها های ذات احدیت اند.

قرآن کریم غالباً به حیات و آثار حیات استدلال می کند. به زیباییها و طراوتهای، به حسن ترکیب و حسن انتظام، به الهام و غریزه به محبت و عاطفه، به محبت هر جاندار به اولاد و فرزندان خود و به جفت خود، به این اموراتدلال می کند. از زبان حضرت ابراهیم(ع) نقل می کند که به نمرود گفت: ربی الذي يحيي ويميت. از زبان حضرت موسی نقل می کند که به فرعون گفت: ربنا الذي

اعطي كل شي خلقه ثم هدي؛ خدای ما همان است که هرچیزی را آنچه لایق بود و نظامی چنین متقن به وجود آورده است که موجودات را به کمال لایق آنها هدایت کرد.

قرآن کریم در عین اینکه می فرماید خداوند از هر ظاهری و ظاهرتر است بلکه ظاهر واقعی اوست، "همه عالم به نور اوست پیدا" در عین حال به واسطه اینکه ساختمان فکری بشر طوری است که معمولا اشیا را به کمک نقطه مقابل می شناسد، خداوند را از طریق تجلیاتش و مظاهرش که افول و غروب دارند، گاهی هستند و گاهی نیستند، نورهایی هستند هماغوش با ظلمت، حیاتهایی هستند مقرون و هم ریسمان با مرگ، به بشر می شناساند. اینکه قرآن این همه به حیات و آثار حیات و تجلیات حیات و شئون حیات تذکر می دهد برای همین منظور است.